



دلالت‌شناسی ضمائر اشاره‌ای مرگب

کامران قتیوم‌زاده*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۰۲ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۲

چکیده

دلالت‌شناسی ضمائر اشاره‌ای مرگب یکی از مباحث مهم در فلسفه زبان است. سه مسئله اساسی در این حوزه را می‌توان این گونه بیان کرد: (۱) آیا این ضمائر دالّ محض هستند و یا عباراتی مسوّر؟ (۲) آیا در ضمیر مرگب «آن ب» عبارت «ب» در تعیین مدلول و موفقیت‌آمیز بودن ارجاع ضمیر نقشی دارد؟ و (۳) سهم عبارت «ب» در گزاره‌ای که بیان می‌شود، چیست؟ در پاسخ به پرسش اول، باید گفت که ضمائر اشاره‌ای مرگب، دالّ محض هستند. در پاسخ به پرسش دوم از این نظر دفاع می‌شود که عبارت «ب» در ارجاع موفقیت‌آمیز ضمیر به مدلول خود نقش دارد. به عبارت دیگر، اگر به فردی اشاره کنیم و بگوییم «آن ب» برای آن که این ضمیر به‌طور موفقیت‌آمیز به آن فرد دلالت کند لازم است که فرد صفت «ب» را دارا باشد، در غیر این صورت، ضمیر به هیچ چیزی دلالت نخواهد کرد و در پاسخ به پرسش سوم، می‌توان گفت که عبارت «ب» سهمی در گزاره‌ای که بیان می‌شود، نخواهد داشت و بخشی از خبری که درباره شیء مورد اشاره می‌دهد نیست.

کلیدواژه‌ها

ضمیر اشاره‌ای مرگب، دلالت مستقیم، دالّ محض، سور.



* استادیار گروه فلسفه و منطق، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران | ghayoom_k@yahoo.com

□ قتیوم‌زاده، کامران. (۱۳۹۸). دلالت‌شناسی ضمائر اشاره‌ای مرگب. فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی. ۲۱(۸۰)، ۱۶۹-۱۸۶.
10.22091/pfk.2019.4031.2057



۱. ضمائر اشاره‌ای مرکب

ضمیر اشاره‌ای مرکب^۱ عبارتی است به شکل «آن ب» یا «این ب» که ترکیبی است از ضمائر اشاره‌ای «این» یا «آن» با عبارت‌های اسمی ساده یا مرکبی از قبیل «مرد» یا «مردی که کت و شلوار قهوه‌ای به تن دارد»، که با جایگزین کردن آنها به جای «ب» خواهیم داشت: «این مرد» یا «آن مردی که کت و شلوار قهوه‌ای به تن دارد». این ملاک برای تعیین ضمائر اشاره‌ای مرکب یک ملاک صرفاً نحوی^۲ است، اما ضمائر اشاره‌ای مرکب می‌توانند کاربردهای غیر اشاره‌ای نیز داشته باشند و به همین دلیل، نظریه‌پردازان دالات مستقیم به این ملاک نحوی بسنده نمی‌کنند و ملاحظات معناشناختی را به آن می‌افزایند (Salmon, 2008, p. 263-264; Braun, 2008, p. 57).

سمون ملاک خود را چنین ارائه می‌دهد: «یک ضمیر اشاره‌ای مرکب مفرد یک عبارت پایندساز مفرد^۳ به صورت «آن ب» یا «این ب» است که به نحو اشاره‌ای به کار می‌رود» (Salmon, 2008, p. 263) و می‌افزاید: «یک عبارت پایندساز که پایندساز اصلی اش «این» یا «آن» است، تنها تا حدی و تا جایی که به نحو اشاره‌ای به کار رود یک ضمیر اشاره‌ای مرکب است» (Salmon, 2008, p. 264). این نکته بسیار مهم است؛ زیرا گاه با وجود این که گوینده عبارتی مثل عبارت *That man in brown suit* را بر زبان جاری می‌کند، آن را به صورت اشاره‌ای به کار نمی‌گیرد و در واقع، مرادش عبارت زیر است:

The man in brown suit

توجه به تفاوت میان این دو عبارت کلید پاسخ به بسیاری از ابهامات و مناقشه‌های فلسفی در این حوزه است. عبارت «That man» تنها زمانی ضمیر اشاره‌ای مرکب است که آن را به عمد یا از روی سهو و یا با مسامحه به جای «The man» به کار نبرده باشیم.

۲. مسائل مرتبط با ضمائر اشاره‌ای مرکب

پرسش‌های اصلی در باب ضمائر اشاره‌ای مرکب را می‌توان به صورت ذیل مطرح کرد:
الف) آیا ضمائر اشاره‌ای مرکب دالات‌گر مستقیم^۴ و دال محض هستند یا عباراتی مسوره^۵ هستند؟
ب) آیا عبارت اسمی «ب» در «آن ب» یا «این ب» نقشی در تعیین مدلول ضمیر اشاره‌ای مرکب، ایفا

1. complex demonstrative
2. syntactic
3. singular determiner phrase
4. directly referential
5. quantified expression

می‌کند؟ برای مثال، آیا شخص باید یک دانشجو باشد تا ضمیر «آن دانشجو» به طور موفقیت‌آمیز به آن شخص دلالت کند؟

ج) عبارتهای اسمی مذکور، یعنی «ب»، چه چیزی در محتوای جملاتی که ضمیر اشاره‌ای مرگب در آنها واقع شده به اشتراک می‌گذارند؟ به عنوان مثال، آیا صفت دانشجو بودن، بخشی از گزاره‌ای است که جمله «آن دانشجو باهوش است» آن را بیان می‌کند؟

۳. ضمائر اشاره‌ای مرگب دال مستقیم هستند

در پاسخ به پرسش نخست، در این مقاله به اختصار از دال محض و دلالت‌گر مستقیم بودن ضمائر اشاره‌ای مرگب دفاع می‌شود. ابتدا جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۱) ممکن بود آن شیء موجود وجود نداشته باشد.

اگر «آن شیء موجود» را دال مستقیم بدانیم، جمله (۱) صادق است و هیچ قرائت تناقض‌آمیزی از آن در دست نخواهد بود؛ زیرا دال محض می‌تواند از دامنه هر عملگری خارج شود و دامنه وسیع اتخاذ کند و در ابتدای جمله قرار گیرد، یعنی به راحتی می‌توان از جمله (۱) به جمله (۲) رسید:

(۲) آن شیء موجود ممکن بود وجود نداشته باشد.

دو جمله (۱) و (۲) کاملاً مترادف هستند و هر دو صادقند. اما اگر (۱) را یک جمله مسور بدانیم و «آن شیء موجود» را یک سور در نظر بگیریم، جمله (۱) به لحاظ دامنه سور دچار ابهام می‌شود و در یکی از قرائت‌ها به تناقض می‌انجامد: اگر سور را با دامنه محدود تفسیر کنیم، به تناقض زیر می‌رسیم:

3) Possibly [((∃x)(x Doesn't exist)]

نکته مهم این است که سورها را نمی‌توان مانند عبارات دال مستقیم به‌طور خودکار از دامنه عملگرهای موجه خارج کرد. این جمله یا کاملاً متناقض است و یا - در خوشبینانه‌ترین تفسیر - مبهم است؛ در حالی که هیچ ابهامی در درک معنای (۱) وجود ندارد و تناقضی نیز در آن به چشم نمی‌خورد (Braun, 2007, pp. 335-358).

برای فهم بهتر موضوع ابهام در دامنه عملگر و همچنین تأکید بر تفاوت عمیقی که بین That و The وجود دارد، مثال زیر را در نظر بگیرید:

فرض کنید برادر نویسنده این مقاله در حالی که کت قهوه‌ای به تن کرده است، وارد اتاق می‌شود. نگارنده این سطور ضمن اشاره به او و خطاب به حاضران در اتاق یکی از دو جمله زیر را می‌گوید:

۴) ضرورتاً آن مرد برادر من است.

۵) ضرورتاً مرد کُت قهوه‌ای که وارد اتاق شد، برادر من است.

4) Necessarily that man is my brother.

5) Necessarily the man in Brown coat who entered the room is my brother.

جمله (۴) صادق است؛ زیرا اگر کسی در جهان واقع برادر من باشد در تمام جهان‌های ممکن برادر من خواهد بود؛ زیرا هویت افراد در جهان‌های ممکن متفاوت ثابت است و تغییر نمی‌کند. در جمله (۴) اصولاً فرقی نمی‌کند که ضمیر «آن مرد» را بعد از عملگر «ضرورتاً» ذکر کنیم یا پیش از آن؛ زیرا دال محض می‌تواند از دامنه عملگر خارج شود و در ابتدای جمله قرار گیرد و دامنه وسیع اختیار کند. اما جمله (۵) دارای ابهام دامنه است. اگر عملگر، دامنه وسیع بگیرد و وصف خاص در داخل دامنه عملگر باشد، جمله کاذب است؛ زیرا ممکن بود مرد کُت قهوه‌ای که وارد اتاق شد شخص دیگری به جز برادر من باشد. به عبارت دیگر، چنین نیست که در همه جهان‌های ممکن همان شخص با کُت قهوه‌ای وارد اتاق شده است، اما اگر وصف خاص دامنه وسیع اختیار کند و بیرون از دامنه عملگر «ضرورتاً» قرار گیرد، در آن صورت مدلول وصف در جهان واقع تعیین می‌شود و جمله (۵) صادق خواهد بود، یعنی برای ارزشیابی جمله در هر جهان ممکن دیگر نیز باید ابتدا مدلول وصف را در جهان واقع تعیین کنیم که در این صورت او کسی به جز برادر من نخواهد بود.

۱.۳. طرح یک اشکال و پاسخ به آن

مدافعین نظریه تسویری ممکن است اشکالی را به صورت زیر تقریر کنند:

فرض کنید شنیده‌ایم که در امتحانات پایان سال تنها یک دانش‌آموز نمره ۲۰ گرفته است. ما هیچ تصویری از این‌که این دانش‌آموز کیست در ذهن نداریم و بدون این‌که به فرد خاصی اشاره کنیم، جمله زیر را ادا می‌کنیم:

۶) آن دانش‌آموزی که بالاترین نمره را گرفته است، مستحق دریافت جایزه است.

6) That student who got the highest score deserves a reward.

در این صورت، به نظر می‌رسد که ما بدون آن که مدلول مشخصی را هدف گرفته باشیم درباره دانش‌آموز منحصر به فردی که وصف خاصی را تصدیق^۱ می‌کند، سخن گفته‌ایم (King, 2008, pp. 210-211).

1. satisfy

در پاسخ به این انتقاد، از همان نکته مهمی که قبلاً به آن اشاره کردیم، استفاده می‌کنیم و آن این است که پایبندساز «آن ب» تنها در صورتی ضمیر اشاره‌ای مرگب به حساب می‌آید که به صورت اشاره‌ای مورد استفاده قرار گرفته باشد، نه این که به عمد یا از روی سهو نقش وصفی ایفا کند. در این مثال، اصولاً ضمیر اشاره‌ای مرگبی وجود ندارد که بخواهیم درباره معنانشناسی آن بحث کنیم. آنچه گوینده بلید بیان می‌کرد، جمله (۷) است:

(۷) دانش‌آموزی که بالاترین نمره را گرفته است، مستحق دریافت جایزه است.

7) The student who got the highest score deserves a reward.

ریشه بدفهمی در این قبیل مثال‌ها نیز استفاده نابجا از *that* به جای *the* است. به عنوان مثالی دیگر، این جمله را در نظر بگیرید:

(۸) هر استادی، آن نخستین مقاله‌اش را هرگز فراموش نمی‌کند.

در این مثال نیز به وضوح روشن است که عبارت «آن نخستین مقاله‌اش» اصولاً یک ضمیر اشاره‌ای مرگب نیست، بلکه یک وصف خاص است که کلمه «آن» به شکل جعلی و مصنوعی به آن الحاق شده است. توضیح آن که اگر عبارت «آن نخستین مقاله‌اش» یک ضمیر اشاره‌ای واقعی بود، باید امکان این وجود می‌داشت که کلمه «اولین» را با اشاره کردن به مقاله مورد بحث حذف کنیم. (Salmon, 2006, p. 136). مثال بعدی که توسط جفری کینگ^۱ بیان شده است، از این قرار است (King, 2001, p. 10):

(۹) هر پدری از آن لحظه‌ای که بزرگ‌ترین فرزندش خانه را ترک می‌کند، می‌هراسد.

9) Every father dreads that moment when his oldest child leaves home.

نکته اصلی در این انتقاد این است که ضمیر «آن لحظه» نمی‌تواند دال مستقیم تلقی شود؛ زیرا این ضمیر به یک لحظه واحد دلالت نمی‌کند. تعداد زیادی پدر در جهان وجود دارند که جمله (۹) درباره آنها صدق می‌کند و ضمیر «آن لحظه» برای هر یک از این پدران لحظه متفاوتی در زمان است. در این انتقاد ما دوباره با همان پدیده الصاق جعلی کلمه «آن» به جمله روبه‌رو هستیم. شکل صحیح جمله (۹) در واقع، جمله (۱۰) است:

(۱۰) هر پدری از لحظه‌ای که بزرگ‌ترین فرزندش خانه را ترک می‌کند، می‌هراسد.

10) Every father dreads the moment when his oldest child leaves home.

1. Jeffrey King

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، کینگ تعمداً کلمه «آن» را _ که وجودش زائد است _ به متن افزود است تا مثالی علیه نظریه دالات مستقیم برای ضمائر اشاره‌ای مرکب تدارک ببیند، یعنی در جایی که باید از کلمه the استفاده می‌کرد، کلمه that را به کار برده است. سمون در این باره می‌نویسد: «تمامی مثال‌های او [یعنی کینگ] شامل اوصاف خاصی هستند که به لحاظ ظاهری به صورت ضمائر اشاره‌ای تغییر شکل یافته و آراسته شده‌اند» (Salmon, 2008, p. 267).

به جرأت می‌توان گفت که در اکثر مثال‌هایی که منتقدین نظریه دالات مستقیم در این موضوع بیان کرده‌اند، دقیقاً همین خطا تکرار شده است.

در مباحث فلسفه تحلیلی باید به این موضوع توجه داشت که صورت ظاهری جملات به هیچ وجه مهم نیست، بلکه باید با تحلیل مفاهیم و معانی زبانی به زیرساخت منطقی جملات رسید. همان‌گونه که در آغاز پیدایش این مکتب فلسفی افرادی چون گوتلوب فرگه^۱، جرج مور^۲ و برتراند راسل^۳ به تحلیل و واکاوی مفاهیم واژه‌ها و حروف مختلف با توجه به قرار گرفتن در زمینه‌ها و متون متفاوت پرداختند، باید با تجزیه و تحلیل شرایط هم‌نشینی واژه‌ها و اوضاع و موقعیت‌های بیانی آن به حل مسائل مختلف در این حوزه پرداخت.

برای نمونه، راسل در مقاله درباره دالات^۴ با تحلیل جملاتی همچون «The F is G» آنها را از حالت موضوع - محمولی خارج کرده و حرف تعریف The را حذف کرده و به جای این جمله از ترکیب سه جمله (۱) حداقل یک x با صفت F وجود دارد؛ (۲) حداکثر یک x با صفت F وجود دارد؛ (۳) آن «x» G است، استفاده کرده است. ترکیب این سه جمله را می‌توان به زبان منطقی صوری به شکل زیر بیان کرد:

$$\exists x). (Fx \wedge (\forall y). (Fy \rightarrow y=x). \wedge G_x$$

۴. نقش عبارت اسمی در ارجاع موفقیت‌آمیز ضمیر اشاره‌ای مرکب

پاسخ ما به پرسش دوم این است که وقتی به فرد یا شیء مشخصی اشاره می‌کنیم و می‌گوییم «آن ب، ج است»، ضمیر «آن ب» در صورتی به‌طور موفقیت‌آمیز به مدلول مورد نظر دالات می‌کند که شیء یا فرد مورد اشاره، صفت «ب» را دارا باشد. در غیر این صورت، ضمیر به هیچ چیز دالات نمی‌کند و جمله «آن ب ج است» فاقد محتوا و بی معنا می‌شود.

1. Gottlob Frege
2. George Moore
3. Bertrand Russell
4. on denoting

دیوید براون در این مورد می‌گوید: در موقعیت 'c، ضمیر «آن N» به شیء x دلالت می‌کند اگر و تنها اگر، عمل اشاره که با کلمه «آن» همراه است در c به x اشاره کند و x در c صفت N را دارا باشد (Braun, 1994, p. 205).

برای روشن شدن موضوع، مثالی می‌زنیم. موقعیتی را در نظر بگیرید که شما و دوستان کنار قفس خرگوش‌ها ایستاده‌اید. دوست شما در حالی که به سمت یکی از خرگوش‌ها اشاره می‌کند، می‌گوید: «آن گربه بسیار زیباست». از نظر شما هیچ یک از خرگوش‌های داخل قفس زیبا نیستند، با این حال عکس‌العمل شما به جمله دوستان مخالفت با زیبایی حیوان مورد نظر او نخواهد بود، بلکه نخستین واکنش شما احتمالاً این است که از او پرسید: «کدام گربه؟» و از آنجا که هیچ گربه‌ای در قفس وجود ندارد و دوست شما به طرف هیچ گربه‌ای اشاره نکرده است، شما هرگز حاضر نیستید خرگوشی را که در راستای اشاره انگشت دست دوستان قرار دارد، به عنوان مرجع ضمیر «آن گربه» قبول کنید. برای روشن‌تر شدن موضوع مثال زیر را در نظر بگیرید:

(۱۱) اگر هر انسانی فانی باشد، آنگاه آن انسان فانی است.

به نظر می‌رسد که جمله (۱۱) یک جمله تحلیلی است و به احتمال زیاد نیز همین‌طور است، هرچند در این مقاله قصد نداریم وارد این بحث شویم که آیا به‌راستی این جمله تحلیلی است یا خیر؛ زیرا چنین بحثی مستلزم ورود به معنای دقیق و تعریف تحلیلی بودن و پاسخ به مناقشه‌هایی در این حوزه است که برای مقصود ما در این مقاله ضرورتی ندارد، اما آن‌چه غیر قابل انکار است این حقیقت است که هر شنونده‌ای با شنیدن جمله (۱۱) به‌طور جدی به احتمال تحلیلی بودن آن می‌اندیشد و صدق آن را بدیهی می‌یابد (یا دست‌کم چنین امکانی را فوراً رد نمی‌کند).

حال، فرض کنید انسان بودن شیء مورد اشاره در ضمیر «آن انسان» نقشی در ارجاع موفقیت‌آمیز ضمیر نداشته باشد. در این صورت، باید این امکان وجود می‌داشت که به‌راحتی به جای «آن انسان» ضمیر اشاره‌ای ساده «آن» را جایگزین کنیم و به جای (۱۱) جمله (۱۲) را بنویسیم:

(۱۲) اگر هر انسانی فانی باشد، آنگاه آن فانی است.

کمترین آسیبی که این جایگزینی به‌بار می‌آورد این است که احتمال تحلیلی بودن جمله و بدیهی بودن صدق آن را به‌طور کامل نیست و نابود می‌کند. کمی تعمق در دو جمله (۱۱) و (۱۲) نشان می‌دهد که این جاگذاری بی‌اشکال نیست.

۱.۴. یک انتقاد و پاسخ به آن

فرض کنید که گروهی در یک اتاق در بسته نشسته‌اند و زنی که نقاب بر چهره زده و لباس مردانه به تن کرده است بدون آن‌که در بزند وارد اتاق می‌شود. در این هنگام، یکی از حاضران به طرف فرد تازه‌وارد، اشاره می‌کند و می‌گوید:

(۱۳) آن مرد باید پیش از ورود، در می‌زد.

در این مثال، با وجود این‌که فرد مورد اشاره یک زن است و صفت مرد بودن را تصدیق نمی‌کند، به نظر می‌رسد که ضمیر اشاره‌ای «آن مرد» توانسته است به نحو موفقیت‌آمیزی به فرد تازه‌وارد اشاره کند؛ زیرا تمامی حضار به راحتی متوجه می‌شوند که گوینده درباره چه کسی حرف می‌زند.

در پاسخ به این انتقاد باید گفت که در این مثال و موارد مشابه با آن، ارجاع گوینده^۱ با ارجاع معناشناختی^۲ خلط شده است. این درست است که گوینده توانسته است به نحو کاربردشناختی^۳ و در عمل، توجه شنوندگان را به فرد مورد نظر خود جلب کند و به او اشاره کند، ولی ضمیری که او در جمله به کار برده است به لحاظ معناشناختی به هیچ چیز دلالت نمی‌کند. نباید مرز بین معناشناسی و کاربرد عبارات زبانی را با هم خلط کرد (Kripke, 1977). به عبارت دیگر، با این‌که جمله‌ای که گوینده بیان کرده است، به لحاظ معناشناختی بی‌معناست، اما او توانسته است در عمل با توجه به شرایط، به نحو کاربردشناختی و عملی منظور خود را به شنوندگان منتقل کند. در واقع، در این مثال، فردی که از در وارد اتاق شده است، به سبب موقعیت مکانی و نحوه لباس پوشیدنش از بقیه حاضران در اتاق منفک شده و در ذهن مخاطبان «برجسته»^۴ می‌شود و همین امر موفقیت گوینده جمله (۱۳) در ارجاع به او را امکان‌پذیر می‌کند.

واژه «برجستگی»^۵ نه به معناشناسی، بلکه به کاربردشناسی زبان مربوط می‌شود. در مواردی از این دست، مجموعه متن به علاوه مشاهدات، ملاحظات ذهنی و پیشینه افراد درگیر در یک گفتار، شیء یا اشیای خاصی را در آن گفتار برجسته می‌کنند و گوینده موفق می‌شود با به کار بردن ضمیر به آن شیء یا اشیاء دلالت کند ولو آن‌که آن شیء واقعاً صفت یا صفاتی را که در متن به آنها متصف شده است، نداشته باشد. در این موارد، ضمیر به لحاظ معناشناختی به شیء مورد نظر دلالت نمی‌کند، بلکه این گوینده است که موفق می‌شود به لحاظ کاربردشناختی و عملی به مدلول مورد نظر خود اشاره کند.

1. speaker's reference

2. semantic reference

3. pragmatic

4. salient

5. saliency

برای مثال، فردی ممکن است در یک باغ وحش در کنار قفس میمون‌ها بگوید: «یکی از شامپانزه‌ها باردار است. آن شامپانزه از بقیه بزرگتر است» در حالی که حیوانی که مد نظر اوست، اصلاً یک شامپانزه نباشد و حتی شاید باردار هم نباشد. با این وجود، افراد حاضر در صحنه متوجه می‌شوند که او درباره کلام موجود سخن می‌گوید. از آن پس، آن موجود در آن گفتمان برجسته می‌شود و همه ضمایر در آن گفتمان به آن موجود اشاره خواهند کرد؛ دست‌کم تا زمانی که موجود دیگری برجسته نشود. به این ترتیب، کسی (یا خود گوینده اول) ممکن است بحث را چنین دنبال کند که «آن شامپانزه قدری هم بیمار به نظر می‌رسد» و حتی کسی ممکن است در نهایت، بگوید «آن اصلاً شامپانزه نیست!»^۱

به عبارت دیگر، ضمیر در این دیدگاه به شامپانزه بارداری که در قفس است اشاره نمی‌کند؛ زیرا اصلاً چنین شامپانزه‌ای در قفس وجود ندارد، اما همچنان به نحو موفقیت‌آمیز به موجود مورد نظر گوینده دلالت می‌کند تا جایی که حتی متنی که با «یکی از شامپانزه‌ها باردار است» آغاز شده بود، می‌تواند با «آن شامپانزه نیست» دنبال شود، بدون آن‌که مشکلی در این‌که گویندگان به چه چیز اشاره می‌کنند، ایجاد شود (Sainsbury, 2002).

به عنوان مثالی دیگر، فرض کنید شخصی هفت عدد موش خانگی دست‌آموز دارد که آنها را در یک سبد نگهداری می‌کند. یکی از این موش‌ها عادت بدی دارد و آن این‌که از هر فرصتی برای خارج شدن از سبد و پنهان شدن زیر کاناپه استفاده می‌کند و همه اعضای خانواده این را می‌دانند. با این مفروضات، یک روز شخص مورد نظر به سبد سرکشی می‌کند و می‌بیند تنها شش موش داخل سبد هستند. او رو به بقیه اعضای خانواده خود می‌گوید:

(۱۴) تنها شش موش در سبد هستند. شرط می‌بندم که آن موش زیر کاناپه است.

در این‌جا نیز عبارت «آن موش» اساساً به عنوان ضمیر اشاره‌ای مرکب به کار رفته است. چون گوینده به هیچ موشی اشاره نمی‌کند. عبارت «آن موش» در این‌جا مثال به جای یکی از وصف‌های خاص «موش هفتم» یا «موشی که اکنون در سبد نیست» به کار رفته است. در واقع، پیش‌زمینه‌ها و ملاحظات ذهنی مخاطبان حاضر در گفتمان آن موش خاص را برجسته کرده و به گوینده این امکان را داده است که به جای یکی از اوصاف خاصی که ذکر شد از عبارت «آن موش» استفاده کند، اما این‌که ملاحظات ذهنی مخاطبان کمک می‌کند تا منظور گوینده به لحاظ کاربردشناسی زبان به آنان انتقال^۱ یابد در این‌جا ربطی به گزاره‌ای که جمله بیان^۲ می‌کند، ندارد. گوینده ممکن است به نحو موفقیت‌آمیزی منظور خود را به

1. convey
2. express

مخاطبان خود منتقل کند، بی‌آن که جمله‌ای که گفته است _ به لحاظ معناشناختی _ آن معنا را داشته باشد.

۲.۴. انتقاد ضد واقع‌گرایانه

می‌توان به صورت بنیادی‌تری نیز به این نظر ایراد گرفت. پرسش می‌تواند به این شکل مطرح شود: چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که شیء یا فردی، صفت خاصی را داراست؟ شاید هر صفتی به‌طور نادرست به شیء یا فرد مورد نظر نسبت داده شود و یا معنای هر صفتی به تفاسیر افراد مختلف بستگی داشته باشد. برای پاسخ به این امر باید گفت که پذیرش این نظر به پیش فرضی واقع‌گرایانه برمی‌گردد که می‌توان آن را این گونه بیان کرد: هر شیء یا فردی به‌طور مستقل از هر مدرکی صفاتی را داراست و بنابراین، دارای گزاره‌هایی مستقل از هر فرد است و این گزاره‌ها نیز دارای صدقی غیر وابسته به هر فاعل شناسایی است. در حقیقت، اگر پیش فرض این ضدواقع‌گرایان درست باشد و آن را بپذیریم، هیچ ضمیری هیچ‌گاه به مدلول خود اشاره^۱ به معنای واقع‌گرایانه آن نمی‌کند و به ناچار باید این بحث را مختوم اعلام کنیم.

۵. عبارت اسمی همراه ضمیر سهمی در گزاره ندارد

در پاسخ به پرسش سوم، نظریه مورد دفاع ما در این مقاله این است که عبارت اسمی هم‌راه با ضمیر اشاره‌ای، هر چند در دلالت موفقیت‌آمیز ضمیر به مدلولش نقش مهمی دارد، هیچ سهمی در گزاره‌ای که توسط جمله بیان می‌شود، ایفا نمی‌کند. به عنوان مثال، اگر گوینده به شخصی اشاره کند و بگوید:

(۱۵) آن مرد جاسوس است.

مرد بودن شخص مورد اشاره تنها در این حد لازم است که ضمیر به شکل موفقیت‌آمیزی به مرجع خود (برای مثال، به احمد) دلالت کند، اما صفت مرد بودن در محتوای جمله یا گزاره‌ای که جمله بیان می‌کند، نقش دیگری نخواهد داشت و گزاره‌ای که توسط این جمله بیان می‌شود، هیچ تفاوتی با گزاره‌ای که جمله «احمد جاسوس است» بیان می‌کند، نخواهد داشت. به عبارت دیگر، تنها خود شیء یا فرد (در اینجا، احمد) در گزاره مشارکت می‌کند و صفت مرد بودن در گزاره ظاهر نمی‌شود و بخشی از خبری که این جمله به شنونده می‌دهد، نیست.

جمله «آن مرد جاسوس است» تنها این گزاره را بیان می‌کند که فرد مورد نظر (یعنی احمد) یک

1. denotation

جاسوس است و به هیچ وجه با این جمله عطفی که «آن فرد، مرد است و آن فرد، جاسوس است» مترادف نیست. یعنی جمله «آن مرد جاسوس است» هیچ خبری در خصوص مرد بودن احمد به شنونده نمی‌دهد. به لحاظ شهودی هم روشن است که نقیض جمله «آن مرد جاسوس است» این جمله است که «آن مرد جاسوس نیست»؛ نه این جمله که «آن شخص مرد نیست یا جاسوس نیست». در حقیقت، از آن جا که پذیرفتیم ضمائر اشاره‌ای مرکب همچون آن مرد دالّ محض هستند، تنها خود آن شیء یا شخص در گزاره قرار می‌گیرد و گزاره ساخته شده از جمله «آن مرد جاسوس است» می‌تواند به شکل مجموعه [جاسوس بودن، مدلول آن مرد] نشان داده شود. در حالی که اگر بخواهیم مرد بودن را به این گزاره اضافه کنیم، مجموعه به این شکل در می‌آید: [مرد بودن، جاسوس بودن، مدلول آن مرد]. مرد بودن تنها یکی از صفاتی است که به طور انحصاری برای مشخص کردن مدلول لازم بوده است و نیازی به پُر کردن معنای جمله (گزاره) با این صفت مورد نظر نداریم. در واقع، هر شیء می‌تواند دارای صفاتی پُر شمار باشد و تنها صفتی در گزاره آن نقش دارد که در نقش محمول در جمله ذکر می‌شود. بخشی از این صفات پُر شمار می‌توانند از طریق زنجیره‌های علّی در دسترس ما قرار گیرند (توجه به پیش فرض واقع‌گرایانه وجود ویژگی‌ها و صفات مستقل از هر فاعل شناسایی در نظریه دلالت محض که در بخش ۲.۴ بیان شد، داشته باشید)، اما تنها صفاتی در گزاره مورد نظر نقش دارند که در جمله واقع شده باشند.

۵.۱. طرح یک انتقاد و پاسخ به آن

فرض کنید گوینده در حالی که به فرد مشخصی (برای مثال، احمد) اشاره می‌کند، جمله زیر را ادا کند: (۱۶) آن جاسوس، جاسوس است.

نظریه‌ای که ما از آن دفاع می‌کنیم، این است که اگر فرد مورد اشاره (در اینجا، احمد) جاسوس نباشد، ضمیر «آن جاسوس» به هیچ چیز دلالت نمی‌کند و جمله (۱۶) بی‌معناست، اما اگر احمد واقعاً یک جاسوس باشد، جمله (۱۶)، حتماً صادق است و گزاره‌ای که بیان می‌کند، هیچ فرقی با گزاره‌ای که جمله (۱۷) بیان می‌کند، ندارد.

(۱۷) احمد جاسوس است.

انتقادی که ممکن است به این نظریه وارد شود این است که جمله (۱۶) گزاره‌ای را بیان می‌کند که صدق آن ضروری است، در حالی که جمله (۱۷) هیچ گزاره ضرورتاً صادقی را بیان نمی‌کند؛ زیرا حتی اگر احمد در این جهان یک جاسوس باشد، دلیلی ندارد که فرض کنیم در هر جهان ممکن جاسوس است.

احمد جاسوس است، ولی می‌توانست جاسوس نباشد. پس نمی‌توان ادعا کرد که (۱۶) و (۱۷) گزاره‌های یکسانی را بیان می‌کنند.

در پاسخ به این انتقاد، باید تفاوت بین «صدق در همه موقعیت‌ها»^۱، «صدق پیشینی»^۲ و «صدق ضروری»^۳ را یادآور شویم. جمله (۱۶) در هر موقعیتی که در آن ضمیر «آن جاسوس» به نحو موفقیت‌آمیزی به مرجع خود (یعنی به احمد) دلالت کند، صادق است؛ زیرا اگر احمد جاسوس نبود، ضمیر اصلاً نمی‌توانست به چیزی اشاره کند، ولی از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که صدق این جمله ضروری است. برای روشن شدن مطلب جمله (۱۸) را در نظر بگیرید:

(۱۸) من وجود دارم.

این جمله توسط هر کس که بیان شود، تحت هر شرایط و هر موقعیتی که ادا شود صادق است؛ زیرا وقتی کسی این جمله را بر زبان جاری می‌کند، حتماً وجود دارد که توانسته است، حرف بزند، اما از این مسئله نمی‌توان نتیجه گرفت که وجود داشتن او امری ضروری بوده است. اگر ما جمله (۱۸) را از زبان هر کسی بشنویم، به نحو پیشینی می‌دانیم که این جمله صادق است؛ گوینده‌اش هر که می‌خواهد باشد. با این وجود، هرگز از این موضوع نتیجه نمی‌گیریم که وجود داشتن گوینده جمله امری ضروری بوده است. این نمونه‌ای از احکام پیشینی و غیر ضروری است. صدق جمله (۱۶) به طور پیشینی معلوم است، اما این جمله گزاره‌ای ضروری را بیان نمی‌کند. بنابراین، نمی‌توان از این زاویه هیچ ایرادی بر این نظریه وارد کرد که جمله «آن جاسوس، جاسوس است» همان گزاره‌ای را بیان می‌کند که جمله «احمد، جاسوس است» بیان کرده است.

ریشه این خطا از آنجا ناشی می‌شود که بسیاری از افراد تفاوت بین صدق پیشینی (یا صدق در همه موقعیت‌ها) و «صدق ضروری» را نادیده می‌گیرند و آن دو را با هم خلط می‌کنند (Braun, 1994).

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله سه پرسش محوری و اصلی در باب ضمائر اشاره‌ای مرکب را بررسی کردیم. پاسخ به این پرسش‌ها بر مبنای پیش‌فرض واقع‌گرایانه وجود صفات (ویژگی‌ها) و گزاره‌های مستقل از هر مدرک و فاعل شناسایی می‌باشد. در پاسخ به نخستین پرسش که «آیا ضمائر اشاره‌ای مرکب دالّ مستقیم و

1. truth in all contexts
2. a priori truth
3. necessary truth

محض هستند یا این که عباراتی مسّور هستند؟ «از این نظریه که آنها دالّ مستقیم و محض هستند، دفاع کردیم و در قدم بعدی و در پاسخ به پرسش دوم، گفتیم که در ضمیر «آن ب» صفت «ب» از این حیث که «آیا ضمیر می‌تواند به نحو موفقیت‌آمیزی به مدلول خود اشاره کند؟» حائز اهمیت است. بنا براین، اگر به شیء‌ای که صفت «ب» را ندارد، اشاره کنیم و بگوییم «آن ب ج است»، ضمیر نمی‌تواند به شیء مورد نظر دلالت کند و جمله فاقد محتوا (گزاره) و بی‌معنا خواهد شد. در پایان، به پرسش سوم که «آیا داشتن صفت «ب» بخشی از خبری (گزاره‌ای) است که جمله «آن ب ج است» در باره مدلول مورد اشاره می‌دهد؟» پاسخ منفی داده شد و گفته شد که صفت «ب» سهمی در گزاره‌ای که جمله بیان می‌کند، ندارد و همچنین بخشی از خبری که به شنونده می‌دهد، نیست.

References

- Braun, D. (1994). Structured Characters and Complex Demonstratives. *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, 74(2), 193-219. Retrieved from <https://www.jstor.org/stable/4320492>
- Braun, D. (2008). Complex demonstratives and their singular contents. *Linguistics and Philosophy*, 31(1), 57-99. doi: 10.1007/s10988-008-9032-3
- Braun, D. (2007). Problems for a quantificational theory of complex demonstratives. *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, 140(3), 335-358. doi: 10.1007/s11098-007-9149-1
- King, J. (2001). *Complex demonstratives: A quantificational account*. Cambridge, MA: MIT Press.
- King, J. (2008). Complex demonstratives as quantifiers: Objections and replies. *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, 141(2), 209-242. doi: 10.1007/s11098-008-9238-9
- Kripke, S. (1997). Speaker's Reference and Semantic Reference. in P. A. French, T. E. Uehling, Jr. & H. K. Wettstein. *Contemporary Perspectives in the Philosophy of Language*, Minneapolis: University of Minnesota Press, 6 - 27. doi: 10.1111/j.1475-4975.1977.tb00045.x
- Russell, B. (1905). On Denoting. *Mind*. 14(56), 479-493. doi: 10.1093/mind/XIV.4.479
- Sainsbury, R. (2002). Reference and Anaphora. *Philosophical Perspectives: Language and Mind*. 16, 43-71. doi: 10.1111/1468-0068.36s16.3
- Salmon, N. (2006). A theory of bondage. *The Philosophical Review*, 115(4), 415-448., Reprinted in Salmon, N. *Content, cognition, and communication*, Oxford: Oxford University Press, 113-138. doi: 10.1215/00318108-2006-009
- Salmon, N. (2008). That F. *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, 141(2), 263-280. doi: 10.1007/s11098-008-9268-3

Archive of SID